جلسه 96- 1338

**چهار‌شنبه - 24/06/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اقسام سه گانه احکام وضعیه بود.

بیان مختار در قسم اول: انتزاع عرفی

راجع به قسم اول که سببیت سبب تکلیف و شرطیت شرط تکلیف و مانعیت مانع تکلیف بود، ما عرض کردیم که از جعل مقید شارع مثل جعل وجوب نماز عقیب زوال شمس انتزاع می شود سببیت زوال شمس برای وجوب نماز، و این سببیت سببیت تکوینیه نیست، چون یک طرف آن امر وهمی عرف است نه امر تکوینی، مجعول وجود حقیقی ندارد بلکه وجود وهمی دارد، که البته از نظر عرف این وجود وهمی دارای واقعیت هست در عالم اعتبار و آثار دارد، ولکن رابطه حکم با سبب آن که موضوع آن هست رابطه حقیقیه نیست، بلکه صرفا ظرف اعتبار است، مثل وصیت، موصی وقتی می گوید إن متّ فداری ملک لزید، رابطه حقیقیه ولو بعد از جعل و انشاء این موصی بین موت او و ملکیت زید محقق نمی شود، و این تعبیر که موت موصی سبب ملکیت زید هست که موصی له هست این به معنای این هست که موطن اعتبار و وعاء اعتبار محقق شده است، موصی اعتبار ملکیت کرد در ظرف موت خودش، وعاء این اعتبار محقق شد، ولذا به این می گویند سببیة موت الموصی لملکیة زید، و همینطور زوال شمس نسبت به وجوب نماز.

پس این اشکالی که در تعلیقه مباحث الاصول مطرح کردند و بعد جواب داده اند به نظر ما ناتمام هست:

اشکال عدم امکان انتزاع سببیت حقیقه از امر اعتباری

اشکالی که در تعلیقه مباحث الاصول مطرح و بعد جواب داده اند این است که که اشکال شده که سببیت حقیقیه نمی شود از جعل که یک امر اعتباری است انتزاع بشود، امر اعتباری محال هست که اثر تکوینی داشته باشد، ولذا گفته شده که بعد از جعل شارع هم نمی شود زوال شمس سبب حقیقی وجوب نماز باشد، سبب مجازی است که این را هم مرحوم صاحب کفایه پذیرفت ، گفت: نعم لا اشکال فی صدق السبب علی زوال الشمس بالعنایة.

تعليقه مباحث الاصول: شارع جعل مصداق مسبب میکند

در تعلیقه مباحث الاصول از این اشکال جواب داده، ایشان گفته است آنی که امر اعتباری است مجعول است، والا جعل عملیه تکوینیه هست که صادر می شود از جاعل. و در حقیقت جاعل خلق نمی کند سببیت را، همانطور که در عالم تکوین خالق متعال خلق نمی کند سببیت نار للحرارة را، خلق می کند مصداق سبب را که نار هست، و الا سببیة النار للحارة قبل از وجود نار هم هست، شارع هم با عملیه جعل خودش که یک عملیه تکوینیه است خلق نمی کند سببیت زوال را نسبت به وجوب نماز، نخیر، قبل از جعل شارع هم زوال سببیت دارد برای وجوب نمازی که مقید است به زوال شمس، زوال الشمس سببٌ لوجوب الصلاة المقید بالزوال، وجوبی که مقید است به زوال، زوال سبب آن است، چه شارع جعل بکند اذا زالت الشمس وجبت الصلاة را چه جعل نکند، این سببیت ازلا ثابت است قبل از جعل شارع، شارع با جعلش خلق مصداق می کند.

حتما مقصود ایشان این است که خلق می کند مصداق را برای مسبب، والا مصداق سبب که زوال است و زوال امر تکوینی است که شارع با جعلش خلق مصداق سبب نمی کند، مقصود ایشان این است که جاعل و شارع مقدس خلق می کند مسبب را و هو الوجوب المقید بالزوال، و الا سببیت زوال نسبت به تحقق وجوبی که مقید به زوال است سببیةٌ ازلیة ثابتة قبل الجعل. و جعل عملیه تکوینیه ای است که خلق می کند مصداق را، کما اینکه ایجاد نار عملیه تکوینیه ای است که خلق می کند مصداق سبب را، والا سببیة النار للحرارة این قبل از ایجاد نار هم ثابت است، پس جعل امرٌ تکوینیّ، و شأنش ایجاد سببیة الزوال للوجوب نیست، سببیت زوال برای تحقق وجوب محقق به زوال سببیة ازلیة ثابتة قبل الجعل، نقش این جعل ایجاد مصداق است که عرض کردیم ظاهرا نظر ایشان این است که ایجاد مصداق مسبب می کند.

استاد: سببیت وهمیه برای مجعول وهمی

اقول: واقعا این مطلب عجیب است، رابطه عملیة الجعل با مجعول بالعرض - نه آن مجعول بالذات که متحد است با جعل و قائم است به نفس مولا که آن هم یک وجود تکوینی دارد در نفس مولا- رابطه عملیة الجعل با آن مجعول بالعرض، یعنی آن وجوبی که بعد از زوال محقق می شود، آقا این رابطه رابطه تکوینیه نیست، رابطه وهمیه است، یعنی وقتی که مولا می گوید اذا زالت الشمس وجبت الصلاة، بعد از تحقق زوال وجوب نماز یک وجود وهمی پیدا می کند نه وجود حقیقی، وجود وهمی از نظر عرف در عالم اعتبارات عرفیه واقعیتی دارد و موضوع است برای آثار عقلائیه. این عملیة الجعل مگر می شود خلق کند تکوینا سبب را که زوال شمس است یا مسبب را که یک امر وهمی است و لا وجود له حقیقة؟ بعد از تحقق زوال موطن اعتبار وجوب نماز محقق می شود، معنای فعلی شدن حکم یعنی تحقق موطن اعتبار برای اینکه این امر اعتباری یک وجود اعتباری و وهمی پیدا کند، اینکه امر تکوینی نیست، ولذا به این معنا سببیة الزوال لوجوب الصلاة سببیت حقیقیه نیست. ولکن آنی که مرحوم صاحب کفایه هم فرمود که سببیت زوال بالعنایة و المجاز هست، آن هم درست نیست، به تناسب وجود وهمیِ مسبب صحیح است بگوئیم این زوال شمس سبب این وجود وهمی مسبب شد که وجوب نماز هست، منتها سبب یک وجود وهمی بودن خود این سببیت برای وجود وهمی هم سببیةٌ وهمیة و سببیةٌ اعتباریة، نه سبیة حقیقیة تکوینیة.

سؤال و جواب: زوال شمس سبب وجود وهمی وجوب نماز شده است، معنا ندارد بگوئیم زوال شمس سبب توهم عرف شده نسبت به وجوب نماز و این توهم عرف یک امر واقعی است. توهم عرف موضوعیت ندارد، مهم این است که زوال شمس سبب وجود وهمی وجوب نماز شده است. یا مثلا شرط در باب زوجیت، اجازه دختر بعد از اینکه عقد فضولی کردند این دختر را با یک پسری، دختر گفت راضی شدم، این اجازه دختر شرط یا سبب تحقق زوجیت شد که یک وجود همی دارد، والا زوجیت که یک وجود تکوینی ندارد، سببیت رضیت و أجزت نسبت به آن هم بالتبع می شود سببیت اعتباریه و وهمیه، و نیازی به این بحثها نبود.

کلام صاحب کفایه در قسم دوم

کلام در قسم دوم از اقسام احکام وضعیه بود، که صاحب کفایه فرمود جزئیت جزء الواجب و شرطیة شرط الواجب مثل شرطیت طهارت که شرط الصلاة است، مانعیت مانع الواجب مثل مانعیت قهقهه در نماز، اینها مجعول بالتبع هستند یعنی مجعول بالانتزاع هستند، منشأ انتزاع جزئیت سوره للواجب عبارت است از امر به وجوب نماز مع السورة، تا شارع نگوید تجب الصلاة مع السورة صد بار هم بگوید جعلت السورة جزءا للواجب که سوره جزء واجب نمی شود، مگر این بیان کنائی باشد از انشاء امر به وجوب نماز با سوره و منشأ انتزاع جزئیت سوره بشود برای واجب.

چند اشکال به صاحب کفایه مطرح بود:

اشکال اول، مرحوم امام: جعل استقلالی ممکن است

اشکال اول اشکال امام قدس سره بود که فرمود: چه اشکالی دارد جعل استقلالی بخورد به جزئیة الجزء للواجب و شرطیة الشرط فی الواجب و مانعیة المانع فی الواجب؟ مولا ابتداء اسلام گفت که اقیموا الصلاة، بعد آمد گفت جعلت السورة جزءا للصلاة، یا گاهی دست کاری کرد احکام نماز را، یک روز گفت جعلت استقبال بیت المقدس شرطا فی اللصلاة، و یک روز گفتند فول وجهک شطر المسجد الحرام یعنی جعلت استقبال المسجد الحرام شرطا فی الصلاة، والا اینکه به معنای نسخ اصل وجوب نماز نبود، بلکه نسخ شرطیت استقبال بیت المقدس بود و جعل شرطیت برای استقبال مسجد الحرام.

استاد: جعل جزئیت نسخ حکم قبلی است

اقول: انصافا این فرمایش ناتمام است، چرا؟ چون آن وجوب نماز که قبلا بود یا بشرط شئ بود یا لابشرط بود و یا بشرط لا، و الا ارتفاع نقیضین می شود، اگر بگوئید نه بشرط بود نه لابشرط، این ارتفاع نقیضین می شود، مگر می شود یک وجوبی نه بشرط باشد نه لابشرط، این تجب الصلاة در مقام ثبوت یا مثلا بشرط استقبال قبله بود یا مثلا به شرط اشتمال بر سوره بود، که او کافی است برای انتزاع جزئیت سوره یا شرطیت استقبال، یا لابشرط بود، اگر لابشرط بود بعد از اینکه شارع گفت جعلت السورة جزءا للصلاة جعلت استقبال الکعبة شرطا فی الصلاة آن وجوب لابشرط تبدیل شد به وجود بشرط شیئ یا تبدیل نشد؟ اگر تبدیل نشد پس دیگر سوره جزء نمی شود برای نماز واجب، امر به نماز اگر از لابشرط بودن نسبت به سوره واستقبال تبدیل نشود به شرط شیئ، ساقط می شود این امر با اتیان به نماز ولو بدون استقبال یا بدون سوره، واگر آن وجوبی که تا دیروز لابشرط بود نسبت به سوره و استقبال قبله، امروز بشرط شئ بشود، این بازگشتش به این است که وجوب قبلی رفت وجوب جدید آمد، آن وجوب قبلی وجوب لابشرط بود تبدیل شد به وجوب بشرط شیئ، این دیگر همان وجوب قبلی نیست. بحث تسامح عرفی نیست که بگویند اصل نماز نسخ نشده است، خوب اگر بیایند حد شرب خمر را یک زمانی 80 تازیانه قرار بدهند فردایش بگویند 40 تازیانه، عرف می گوید حد شرب خمر که نسخ نشده بلکه از 80 تا رسید به 40 تا، اما واقعیتش به نظر دقی نسخ حکم سابق و جعل حکم جدید هست، آن وجوب نمازی که تا دیروز لابشرط بود از سوره، او نسخ شد مثل آن وجوب آمد از این حیث که مربوط به نماز است مثل وجوب قبلی است، ولکن دیگر لابشرط نیست بلکه بشرط اشتمال بر سوره است.

ولذا ما تعقل نمی کنیم این فرمایش امام قدس سره را که در کتاب رسائل در اصول و در کتاب خلل در فقه که آخرین کتاب تدریس ایشان هست اصرار دارند که جزئیة الجزئیة الجزء قابل للجعل المستقل و کذا شرطیة الشرط او مانعیة المانع.

سؤال و جواب: ما لابشرط مقسمی اصلا در خارج نداریم، مقسم باید در ضمن یکی از اقسام موجود بشود، نمی شود بگوئیم این جنسی که در خارج موجود است نه این نوع است نه این نوع است بلکه جنس مهمل است، نمی شود بگوئیم این وجوب نمازی که شارع انشاء کرد لابشرط مقسمی است یعنی جامع بین بشرط شیئ و لابشرط قسمی، این معنا ندارد، مقسم باید در ضمن یکی از اقسامش موجود بشود، والا مقسم نیست، مقسمی که در ضمن اقسام موجود نشود خودش می شود یک قسم جدید، او دیگر مقسم نیست، پس این مقسم شما یا باید در ضمن لابشرط قسمی موجود بشود که مراد از لابشرط قسمی همین عدم أخذ السورة جزءا است، که طبعا این امر به نماز می شود لابشرط از سوره، می شود لابشرط قسمی، و یا باید بشود بشرط شئ، ولذا اگر یک روز بشود لابشرط بود و روز دیگر بشود بشرط شیئ این غیر از نسخ چیز دیگر نیست، اهمال در مقام ثبوت غیر معقول است، چون یا شارع می گوید صل مع السورة، سوره می شود جزء نماز، یا می گوید صلّ، نمی گوید مع السورة، در مقام ثبوت ها، مقام اثبات اهمالش مشکل نیست، مقام ثبوت می گوید باید این نه جزء را بیاوری، جزء دهم که سوره است را نمی گوید بجا بیاوری، امر ارتباطی اش منبسط می شود فقط بر جزء نه، نه سوره که یک روزی جزء دهم خواهد شد، این معنایش این است که این امر با اتیان آن نه جزء ساقط بشود ولو سوره نیاوریم، اما در جعل جدید که جعلت السورة جزءا للصلاة این امر ارتباطی باید برود روی ده جزء، که تا جزء دهم را که سوره است نیاوردیم این امر ارتباطی به ده جزء ساقط نشود، و این غیر از تحول در آن وجوب چیز دیگری نیست.

ولذا این فرمایش امام تمام نیست.

اشکال دوم بر آخوند ره: ضرورت به شرط محمول

اشکال دوم بر فرمایش صاحب کفایه: این است که شما دارید ضرورت به شرط محمول می گوئید، می گوئید جزئیت سوره للواجب انتزاع می شود از وجوب مرکب، شرطیت الطهارة للواجب أی للصلاة الواجبة انتزاع می شود از وجوب آن صلاة مشروط به طهارت، آقا آنی که سوره جزء اوست جزء نماز است، حالا السورة جزءٌ فی الصلاة، حال این وصف نماز این است که واجب باشد یا نباشد ربطی به جزئیت سوره در نماز ندارد، شما می گوئید جزئیة السورة فی الصلاة الواجبة فرع الوجوب، خوب معلوم است همیشه همین است.

مقدمیت نصب سلم برای صعود واجب الی السطح متوقف است بر وجوب صعود الی السطح، اما هیچ کس نمی گوید مقدمیت نصب سلم توقف دارد بر وجوب صعود الی السطح، نخیر، نصب سلم مقدمه صعود الی السطح است، صعود الی السطح واجب باشد یا نباشد، مهم این است که یتوقف الصعود الی السطح علی نصب السلم، پس نصب سلم مقدمیت دارد نسبت به صعود الی السطح، شما اگر بیائید بگوئید مقدمیة نصب السلم للصعود الواجب الی السطح بعد بگوئید آقا دیدید گفتم مقدمیت نصب سلم توقف دارد بر وجوب صعود! خوب معلوم است دیگر شما اول یک وصفی را أخذ می کنید، بعد می گوئید خوب توقف دارد این وصف واجب بودن صعود بر اینکه صعود وجوب پیدا کند.

یا مثلا مسجد مکان صلاة است، اما اگر بیائید بگوئید مکان بودن مسجد برای نماز واجب انتزاع می شود از وجوب نماز. خوب به شما می گویند مسجد مکان نماز است، مکان بودن مسجد برای نماز انتزاع می شود از ایقاع الصلاة فی المسجد چه این نماز واجب باشد چه واجب نباشد، اینکه درست نیست که انسان برود یک وصفی را أخذ کند در آن متعلق، بگوید مکان بودن مسجد برای نماز واجب، بعد بگوید خوب این انتزاع می شود از وجوب نماز، خوب وجوب نماز چه ربطی به مکان مسجد برای نماز دارد؟ ظرفیة المسجد للصلاة انتزاع می شود از صلاة فی المسجد، یک وصفی را از باب ضم الحجر فی جنب الانسان شما کنار نماز بگذارید که هیچ تأثیری در ظرفیت مسجد للصلاة ندارد، بعد بیائید بگوئید که ظرفیة المسجد للصلاة الواجبة وصف واجب بودن نماز را أخذ کنید بعد بگوئید توقف دارد ظرف بودن مسجد برای نماز واجب بر وجوب نماز.

اینجا هم همین است، اولا و بالذات سوره جزء نماز است، حالا این نماز واجب باشد مستحب باشد حرام باشد، کار به حکم نماز نداریم، بحث ما در انتزاع جزئیت سوره است فی الصلاة، حالا این صلاتی که سوره جزء آن است حکمش چیست ما کاری به او نداریم. بله اگر وصف اخذ کنیم جزئیة السورة فی الصلاة الواجبة، بله روشن است این توقف خواهد داشت بر وجوب نماز مع السورة، ولکن اینکه هنر نشد، خوب در همه موارد می شود این مطلب را تکرار کرد مثل همان مقدمیة نصب السلم للصعود الواجب الی السطح، با اینکه هیچ کس توهم نکرده است که مقدمیت نصب سلم انتزاع می شود از وجوب صعود الی السطح.

استاد: اثر مترتب بر جزئیت للواجب است

اقول: این اشکال هم به نظر ما با اینکه اشکال ظریفی هست ولی خود صاحب کفایه به آن توجه داشته است، درست است ما یک وقت جزئیت را اضافه می کنیم به مسمی، می گوئیم جزئیة السورة فی مسمی الصلاة، یک وقت جزئیت را اضافه می کنیم به ملحوظ و متصور، جزئیة السورة فی المتصور من الصلاة، جزئیة السورة من المتصور، بله این انتزاع نمی شود از وجوب، نماز را اسم بگذاریم بر این ده جزء بنا بر صحیحی، یا اعمی هم در مورد ارکان مثل آقای خوئی می گویند نماز مسمایش آن عبادتی است که مشتمل بر ارکان است، (حالا ایشان نظرشان این است) خوب طبیعی است که رکوع جزء مسمای نماز است ولو نماز واجب نباشد. ولکن آنی که منشأ اثر است که ما می خواهیم استصحاب کنیم آن را و اثر تنجیزی یا تعذیری داشته باشد، او جزئیة فی الواجب است، ما می خواهیم بگوئیم یک زمانی سوره جزء واجب بود پس الآن هم جزء واجب است نتیجه بگیریم پس باید آن را اتیان کنیم، ولو الآن خوف فوت یک حاجت عرفیه داریم، قطار دیر می شود، قبلا نمازمان را حواسمان نبود نخواندیم، تا خواستیم نمازمان را بخوانیم ترسیدیم یک وقت قطار برود و ما نرسیم، تخاف امرا تستعجله.

آقایان می گویند جائز است که اگر درست دیر می شود قطار جا می مانی می توانی سوره را ترک کنی، حالا ما شک داریم از نظر فقهی، خوب استصحاب می گوید اول وقت که سوره جزء واجب بود هنوز هم جزء واجب است، خوب مرحوم آخوند استصحاب می کند بقاء جزئیت للواجب را اثر تنجیزی بار می کند، یا برائت از جزئیت فی الواجب جاری می کند اثر تعذیری بار می کند.

ولذا اشکال ندارد ما می گوئیم جزئیة السورة فی الواجب انتزاع می شود از وجوب مرکبی که مشتمل بر سوره است، این حرف درستی است. فرق می کند با بحث مقدمیت نصب سلم للصعود الی السطح، آنجا ما اصلا دنبال چی هستیم؟ دنبال مقدمیت نصب سلم هستیم برای اینکه وجوب غیری به او تعلق بگیرد؟ خوب وجوب غیری تعلق می گیرد به آنی که مقدمه ذات واجب است، یعنی وقتی وجوب نفسی رفت روی ذات صعود الی السطح، یقتضی که وجوب غیری هم برود به آنی که مقدمه این ذات صعود الی السطح است، آنجا نیازی نداریم که بگوئیم مقدمیة ذات الواجب و متعلق الوجوب که صعود الی السطح است، فرق می کند موارد و نمی شود اینها را به هم قیاس کرد. ولذا این اشکال دوم هم وارد نیست.

اشکال سوم، محقق عراقی ره: شرطیت ومانعیت قبل از وجوب است

اشکال سوم: اشکال محقق عراقی است، محقق عراقی فرموده: ما باید تفصیل بدهیم بین شرط و مانع و بین جزء، در جزئیة الجزء فی الواجب حق با صاحب کفایه است، اما در شرطیت و مانعیت نخیر، اینها انتزاع می شوند از مرتبه سابقه وجوب. چطور؟ ایشان فرموده در جزئیت ما نظرمان این است که مرکب که وجوب ارتباطی دارد این وجوبش می رود روی ذات اجزاء، ده فعل را تصویر می کنیم، مثلا وجوب ارتباطی اکرام این ده نفر، اکرام زید و اکرام عمرو و اکرام بکر و هکذا، مولا ذات این اکرامها را لحاظ می کند امر ارتباطی می کند به اکرام زید و عمرو و بکر و خالد و شش نفر دیگر، در طول امر وحدانی به این ده فعل انتزاع می شود جزئیة اکرام زیدٍ فی هذا المرکب الارتباطی و جزئیة اکرام عمرو فی هذا المرکب الارتباطی، والا قبل از مرتبه عروض وجوب ما چیزی به جز افعال متباینه لحاظ نکردیم، لحاظ کردیم این ده چیز را کنار هم، برای اینکه ملاک در این ده فعل است، ملاک ارتباطی قائم است به این ده فعل، این ده فعل را مولا لحاظ می کند بدون لحاظ وحدتی بین اینها، یک وجوب وحدانی می رود روی این ده فعل، در طول تعلق وجوب وحدانی به این ده فعل انتزاع می شود جزئیت هر فعلی در متعلق این وجوب، ولذا صحیح است بگوئیم جزئیة الجزء در واجب ارتباطی انتزاع می شود از وجوب ارتباطی کل.

اما در شرط اینطور نیست، امر مولا اصلا می رود روی مقید، مولا امر می کند روی صلاة متقیده به طهارت، یعنی اول باید لحاظ کند تقید الصلاة را بالطهارة بعد امر کند به آن، تا لحاظ کرد صلاة متقیده به طهارت را از آن انتزاع می شود شرطیة الطهارة فی الصلاة، و همینطور در مانعیت، تا لحاظ کرد نمازی را که در آن قهقهه نیست و امر کرد به این نماز، از خود لحاظ نمازِ مجرد از قهقهه انتزاع می شود مانعیت قهقهه در رتبه سابقه بر امر. و لذا شرطیت و مانعیت انتزاع می شود در رتبه لحاظ متعلق امر که لحاظ شده طبیعت متقیده به این شرط وجودی در شرط یا به شرط عدمی در مانع مثل نماز متقید به عدم قهقهه.

استاد: مهم شرط ومانع الواجب است ونه ملحوظ

اقول: این فرمایش محقق عراقی هم تمام نیست، روشن شد که بحث ما در شرط الواجب و مانع عن الواجب است، نه شرط الملحوظ و مانع فی الملحوظ.

حالا ما یک شبهه ای هم داشتیم می گفتیم مولا لحاظ می کند یک نمازی را که در آن قهقهه نیست، خوب لحاظ می کند نمازی که در او قهقهه نباشد؟ خوب اینکه می شود حکم، نمازی که در او قهقهه نیست یعنی ذات نماز را لحاظ می کند یعنی نمازی که در او قهقهه نباید باشد، اینکه می شود امر. نمازی که در او قهقهه نیست از این چطور می خواهد انتزاع بشود مانعیت؟ ولکن بعید نیست بالاخره قید عدمی است، صرف عدم لحاظ القید نیست، یک وقت ذات نماز را لحاظ می کند هیچ لحاظ زائدی نمی کند، بله لابشرط یجتمع مع الف شرط، اما وقتی می گوید نمازی که در او قهقهه نیست، خوب این صادق نیست بر آن نمازی که در آن قهقهه هست، حصه متقید به قید عدمی صادق نیست بر آن حصه ای که مقترن است به آن شیئ، نمازی که در او قهقهه نیست صادق نیست بر آن نمازی که در او قهقهه هست، قسیم اوست، و لذا اشکال ندارد انتزاع بشود از او مانعیت در متصور.

ولی محل بحث ما این نیست، بحث ما در مانعیت فی الواجب است شرطیت فی الواجب است، اوست که استصحاب آن اثر تنجیزی دارد و برائت از او اثر تعذیری دارد.

والا اگر بخواهید به لحاظ شرطیت فی المتصور یا مانعیت فی المتصور بگوئید، جناب محقق عراقی! خود شما در بحث قاعده میسور گفتید جزئیت فی المسمی نیاز به امر ندارد، خود شما گفتید، جزئیة السورة فی مسمی الصلاة جزئیة السورة فیما تصورناه من الصلاة اینکه نیاز به امر به نماز ندارد، خود شما گفتید، اگر جزئیت فی المتصور را بخواهیم که نیاز به امر نداریم. و اگر بحث متصور نیست بحث واجب است، خوب شرطت فی الواجب هم نیاز دارد به تعلق وجوب به مشروط به این شرط، مانعیت فی الواجب هم توقف دارد بر وجوب مشروط به عدم این مانع.

ولذا این اشکال سوم هم وارد نیست. حق با مرحوم آخوند است در این قسم دوم.

قسم سوم: حکمهای وضعی غیر از قسم اول ودوم

اما قسم سوم: آن حکمهای وضعی که از قبیل قسم اول و دوم نیستند، مثل ملکیت زوجیت قضاوت، ولایت.

ظهور ادله در جعل استقلالی این قسم

مرحوم صاحب کفایه فرمود فرمایش شیخ اعظم درست نیست که نمی شود جعل استقلالی به ملکیت یا زوجیت و امثال آن تعلق بگیرد و قسم سوم از احکام وضعیه هم جعلش انتزاعی است.

این فرمایش شیخ تمام نیست، ظاهر ادله این است که جعل استقلالی خورده است به ملکیت، "و لابویه لکل واحد منهما السدس"، فلابویه یعنی یملک ابواه، حکم به ملکیت شده است دیگر، نه اینکه از جواز تصرف ملکیت انتزاع بشود، یا "الناس مسلطون علی اموالهم" جواز تصرف موضوعش ملکیت است وفرع بر ملکیت است، نه اینکه ملیکت انتزاع بشود از جواز تصرف، یا حرمت تصرف دیگران حکم ملکیت است، "لایحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه"، نه اینکه ملیکت من انتزاع بشود از حرمت تصرف دیگران در این مال. اینها خلاف ظاهر ادله است، ظاهر ادله این است که ملکیت موضوع این احکام است نه اینکه انتزاع بشود ملکیت از این احکام.

زوجیت هم همینطور است، "عن المرأة اذا خلوت بها کیف اتمتع بها؟ قال تقول لها اتزوجک علی کتاب الله و سنة نبیه بکذا و کذا فی مدة کذا و کذا فاذا قالت نعم فهی زوجتک"، خوب این ظاهرش این است که جعل زوجیت شده است دیگه، نه اینکه انتزاع بشود زوجیت از جواز استمتاع.

یا "انی جعلته علیکم قاضیا"، خوب این ظاهرش این است که جعل منصب قضاوت شده برای فقیه بالاستقلال.

و هیچ اشکالی در این نیست و این فرمایش صاحب کفایه تمام است، بقیه مطالب انشاء الله روز شنبه. والحمد لله رب العالمین.